

*تفسیر سوره مائده، جلسه ۳۲

«بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ وَبِهِ نَسْتَعِينُ وَ صَلَّى اللَّهُ عَلَى سَيِّدِنَا مُحَمَّدٍ وَآلِهِ الطَّاهِرِينَ».

وَأَثَلُ عَلَيْهِمْ نَبَأَ ابْنِي آدَمَ بِالْحَقِّ إِذْ قَرَّبَا قُرْبَانًا فَتُقْبَلُ مِنْ أَحَدِهِمَا وَلَمْ يُتَقَبَّلْ مِنَ الْآخَرِ قَالَ لَأَقْتُلَنَّكَ قَالَ إِنَّمَا يَتَقَبَّلُ اللَّهُ مِنَ الْمُتَّقِينَ (۲۷) لَئِن بَسَطْتَ إِلَيَّ يَدَكَ لِتَقْتُلَنِي مَا أَنَا بِبَاسِطٍ يَدِيَ إِلَيْكَ لِأَقْتُلَكَ إِنِّي أَخَافُ اللَّهَ رَبَّ الْعَالَمِينَ (۲۸) إِنِّي أُرِيدُ أَنْ تَبُوءَ بِإِثْمِي وَإِثْمِكَ فَتَكُونَ مِنْ أَصْحَابِ النَّارِ وَذَلِكَ جَزَاءُ الظَّالِمِينَ (۲۹) فَطَوَّعَتْ لَهُ نَفْسُهُ قَتْلَ أَخِيهِ فَقَتَلَهُ فَأَصْبَحَ مِنَ الْخَاسِرِينَ (۳۰) فَبَعَثَ اللَّهُ غُرَابًا يَبْحَثُ فِي الْأَرْضِ لِيُرِيَهُ كَيْفَ يُوَارِي سَوْأَةَ أَخِيهِ قَالَ يَا وَيْلَتَى أَعَجَزْتُ أَنْ أَكُونَ مِثْلَ هَذَا الْغُرَابِ فَأُوَارِيَ سَوْأَةَ أَخِي فَأَصْبَحَ مِنَ النَّادِمِينَ (۳۱)

در بیان قرآن، زن هیچ نقشی در انحراف آدم ندارد

داستان دو فرزند آدم است که قرآن این داستان را با قید «بالحق» نقل می‌کند. این داستان در برخی از روایات که شاید یکی از اسرائیلیات باشد مشحون از نقش زن در تمام این انحرافات است، از داستان آدم و حوا گرفته تا فریب خوردن قابیل و کشتن او هابیل را! شاید سرّ این که قرآن می‌گوید «بِالْحَقِّ»، این است که می‌بینید در این جا هیچ نقشی زن ایفا نمی‌کند. وقتی که شما قرآن را نگاه می‌کنید حتی در داستان خود حضرت آدم و حوا آن جا صراحت دارد که «فَأَزَلَّهُمَا الشَّيْطَانُ» (بقره: ۳۶)؛ یعنی شیطان هر دوی آن‌ها را گمراه کرد. نه این که شیطان حوا را گمراه کرد و حوا آدم را گمراه کرد.

این دو آیه را ببینید! آیه ۲۰ اعراف را با آیه ۱۲۰ طه مقایسه کنید. در بقره هم دارد «فَأَزَلَّهُمَا الشَّيْطَانُ»، در آیه ۲۰ اعراف، ص ۱۵۲ دارد که: «فَوَسْوَسَ لَهُمَا الشَّيْطَانُ»؛ هر دوی آن‌ها را شیطان وسوسه کرد، «لِيُؤْيِيَهُمَا مِنْ سَوْآتِهِمَا وَقَالَ مَا نَهَاكُمَا رَبُّكُمَا» می‌بینید خیلی قرآن اصرار دارد که همه‌ی ضمائر تشبیه بیاید و معلوم می‌شود که «إِلَّا أَنْ تَكُونَا مَلَكَيْنِ أَوْ تَكُونَا مِنَ الْخَالِدِينَ»

نقش محوری مرد در جنایات و انحرافات

در آیه ۱۲۰ طه، ص ۳۲۰ آنجا یک دقت کنید، می‌بینید نقش خود آدم در فریب خوردن محوری‌تر است، دارد «فَوَسْوَسَ إِلَيْهِ الشَّيْطَانُ»؛ شیطان آدم را وسوسه کرد. «قَالَ يَا آدَمُ هَلْ أَدُلُّكَ عَلَى شَجَرَةِ الْخُلْدِ وَمُلْكٍ لَّا يَبُلَى»؛ آیا تو را دلالت کنم بر آن درخت خلد و ملکی که فرسوده و پوسیده نمی‌شود؟ «فَأَكَلَا»؛ هر دوی آن‌ها خوردند؛ یعنی گویی نقش خود آدم در بحث انحراف محوری‌تر است. البته زن در انحرافات بدون نقش نیست، ولی تمام این خباثت‌های عالم به دست مردها انجام می‌شود تا به دست زن‌ها! یعنی این «وَيَقْتُلُونَ الْأَنْبِيَاءَ بِغَيْرِ حَقٍّ» (آل عمران: ۱۱۲) تمام این جنگ‌ها و خونریزی‌ها به دست مرد انجام می‌شود. لذا مرد همان‌طور که مدیر است، به همین دلیل هم اتفاقاً نقش محوری‌تری در بحث انحراف جوامع دارد؛ چون که مدیر است. اگر او فریب بخورد آن موقع است که یک عالم را می‌تواند تخریب کند، اهلak حرث و نسل کند. چون در موقعیت بالایی است، کارهایی هم که به دست او انجام می‌شود در موقعیت بالاتری انجام می‌شود. افسادهای بیشتری انجام می‌شود، لذا در آیه ی ۱۲۰ طه نشان می‌دهد گویا اتفاقاً محور شرارت مرد است. آن هم که مدام مقایسه می‌کنند «إِنَّ كَيْدَ الشَّيْطَانِ كَانَ ضَعِيفًا» (نساء: ۷۶) با «إِنَّ كَيْدَ كَنَّ عَظِيمًا» (یوسف: ۲۸). یک موقع است آدم می‌خواهد مثلاً جهت تشفی خاطر این «إِنَّ كَيْدَ كَنَّ عَظِيمًا» را در مقابل «إِنَّ كَيْدَ الشَّيْطَانِ كَانَ ضَعِيفًا» بگذارد؛ یعنی کید شیطان ضعیف است. کید زن‌ها عظیم است. نتیجه‌ی این می‌شود که یعنی زن‌ها به شیطان درس می‌دهند!

تفاوت مکر زن در برابر مرد و مکر شیطان در برابر مکر خدا

(سؤال) این طور روایات نشان می‌دهد که «إِنَّ كَيْدَ كَنَّ عَظِيمًا» در مقابل «إِنَّ كَيْدَ الشَّيْطَانِ كَانَ ضَعِيفًا»، نه این‌که شیطان را درس می‌دهد. این جزء حباثل و دام‌ها و جنود شیطان محسوب می‌شود؛ یعنی برای مرد می‌گویند زن حبل شیطان است، این را نسبت به مرد می‌گویند. زن را که نسبت به خود زن نمی‌گویند یعنی در این گونه روایات آنجا را می‌گویند که دارند جامعه را به دو

پاره تقسیم می‌کنند. جامعه‌ی مرد به جای جامعه‌ی زن که زن از جنود خود ابلیس محسوب می‌شود و از حبائل و دام‌های خود ابلیس محسوب می‌شود. این کید است. کید عظیمی است. آن‌جا که دارد «إِنَّ كَيْدَ الشَّيْطَانِ كَانَ ضَعِيفًا» این کید را در مقابل **مکر الهی** می‌گوید؛ یعنی در مقابل خدا این بحث مطرح است که «إِنَّ كَيْدَ الشَّيْطَانِ كَانَ ضَعِيفًا»؛ یعنی شما کید شیطان را وقتی که نگاه کنید، می‌بینید که استدلال‌های او، واقعاً استدلالی برای فریب دادن انسان نیست. ولی وقتی که زن دستاویز شیطان می‌شود آن موقع به عنوان این‌که یکی از دام‌های خود شیطان است، چیزی قوی است. همان که داریم «النَّفَّاثَاتِ فِي الْعُقَدِ» است؛ یعنی در گره‌ها می‌دمد و عزم‌ها را باز می‌کند. به خصوص در این ناحیه که عزم‌های محکم را می‌شکند! یعنی عزم‌های محکمِ قدرتمندِ قدرتمندان را می‌تواند با فوت باز کند.

قدرت زن در بازوی او نیست در نفسِ اوست

«النَّفَّاثَاتِ فِي الْعُقَدِ» در گره‌ها می‌دمد که ببینید خیلی نکته‌ی آن هم جالب است؛ چون در گره که نمی‌دمند، باز می‌کنند. گره که با دمیدن باز نمی‌شود! با دم و بازدم که با گره برخورد نمی‌کنند، منتها بحث این است که این گره‌ها با نفس، با حرف، با دمیدن‌ها باز می‌شود؛ یعنی در مقام حرف و سخن و بحث است؛ یعنی گره‌ای است که لزومی ندارد زن با دندان، با دست، با زور و با چنین چیزهایی گره‌ها را باز کند. این گره‌ها را با حرف باز می‌کند، گره‌ها را با نفس باز می‌کند و این بسیار مهم است؛ یعنی هیچ موقع زور زن در دست او نیست. در نفس او است! این بدمد این گره‌ها باز می‌شود؛ یعنی عزم‌ها سست می‌شود و گرنه تمام مسئولیت و سوسه‌ی کل عالم به عهده‌ی خود شیطان است. این دام‌های مختلف شیطان است، حالا یک دفعه مال است، یک دفعه پست است و و یکی از حبائل بزرگ و دام‌هایی که شیطان دارد البته زن است.

لذا شاید سرّ این‌که نقل شده «بِالْحَقِّ» این است که این داستان آدم و حواّ خالی از بحث این است که یک زن محور شرارت اعلام می‌شود؛ تازه برعکس آن تا حدّی اشعار دارد یعنی تصریح هم

ندارد. در همین آیه ۱۲۰ و ۱۲۱ جای اشعار به این سمت دارد که گویا اتفاقاً خود آدم به نوعی محور محسوب می‌شود در فریب دادن...

(سؤال) چون دارد می‌گوید ما داستان را «بِالْحَقِّ» گفتیم. داستان‌های انبیا و داستان حضرت آدم و هابیل و قابیل راوی که ندارد یعنی کسی نبوده که این داستان‌ها را روایت کند، لذا این داستان‌ها مشحون از اسرائیلیات است. از چیزهایی است که اگر یک چیزی آن‌جا اثبات شود. مثلاً همین بحث که نسل بشریت از کجا ادامه پیدا کرده است؟ خیلی راحت می‌گویند که در روایات هم است که خواهر قابیل با هابیل خواهر دوقلوی هابیل با قابیل! خوب این‌که شما دارید می‌گویید نسل کل بشر از محارم شکل گرفته است؛ یعنی نسل کل بشر به امور خلاف شرع برمی‌گردد! و بعد انسان این را قبول می‌کند، بعد قدم بعدی می‌آید می‌گوید این خلاف شرع است؟ نه! خلاف شرع نبوده است. آن موقع در شریعت آن‌ها این اشکال نداشته است. خوب حالا که این قدم بعدی را برمی‌داری، پس معلوم است که این‌ها زشتی ذاتی ندارد! در شریعت یک موقع ممکن است ازدواج با محارم باشد، ازدواج با محارم حسن و قبحی برای خودش نداشته است. در شریعت آن‌ها این طور بوده است؛ یعنی به همین راحتی انسان می‌بینید می‌پذیرد، حالا قرآن کجا چنین چیزی را دارد؟! حالا یک دسته روایات دیگر هم ما داریم که خدا برای هر کدام از این‌ها یک زن خلق می‌کند مثل حوا را که خلق کرده است، برای این‌ها را هم خلق می‌کند. خوب چرا این را قبول نمی‌کنیم؟! حالا چرا آن را قبول می‌کنی که داستان ما پر از چیزهای بی‌ربط بشود؟!

سلسله‌ی بشریت با انبیاء شروع شده است نه میمون!

بینید بعضی‌ها اصرار دارند بگویند نسل انسان از میمون است (حالا نمی‌دانم وارد بحث خانوادگی آن‌ها نمی‌شویم). اگر منظور شما ما هستیم که نسل ما به پیامبران می‌رسد؛ یعنی نسل ما به پیغمبر می‌رسد. ما پیامبرزاده هستیم. عالم با رسالت شروع شده، با پیامبران شروع شده است. سلسله‌ی عالم رسالت است، نه این‌که یک سری میمون بودند و بعد به آدم تبدیل شدند! این را

قرآن می‌گوید. قرآن تصریح دارد بر این که سلسله‌ی بشریت با آدم ابوالبشر و پیغمبر خدا شروع شده است. «إِنَّ اللَّهَ اصْطَفَىٰ آدَمَ» (آل عمران: ۳۳)؛ آدم بنده‌ی مصطفای خدا بوده است. این‌ها را باید انسان احتیاط کند. داستان‌ها را قرآن «بِالْحَقِّ» نقل می‌کند و این را چندین جا می‌گوید که بعضی داستان را می‌گوید «بِالْحَقِّ». معلوم است در آن موقع که دارد این داستان‌ها را می‌گوید این‌ها مملو از بعضی اسرائیلیاتی شده که می‌خواهد این‌ها را پاک کند و آن لبّ داستان را بگوید. آن قدر هم از داستان بگوید که مفید باشد و داستان ثمره هم داشته باشد. این بود که ما معنی «بِالْحَقِّ» را این‌جا اشاره کردیم.

(سؤال) تلاوت به حق این داستان؛ یعنی این که تو این داستان را درست بگویی. چه این نباء باشد، چه «وَأْتَلُ» باشد.

(سؤال) حالا من به این دقت نکردم که فرق «وَأْتَلُ» با «واقصص» چه می‌تواند باشد؟

شما آیه ۱۷۵ اعراف، آیه ۷۱ یونس، و آیه ۶۹ شعرا را بیاورید! می‌خواهم بگویم قرآن یک ادبیاتی دارد و ادبیات قرآن این است که وقتی بحث اشاره به «نَبَأٌ» و خبر مهم می‌شود، این را با عنوان «وَأْتَلُ» می‌آورد. ۱۷۵ اعراف «وَأْتَلُ عَلَيْهِمْ نَبَأَ الَّذِي آتَيْنَاهُ آيَاتِنَا فَانْسَلَخَ مِنْهَا فَاتَّبَعَهُ الشَّيْطَانُ فَكَانَ مِنَ الْغَاوِينَ» وقتی عنوان «نَبَأٌ» را می‌آورد با عنوان «وَأْتَلُ» می‌آورد. باز دوباره در ۷۱ یونس هم همین را می‌بینیم. «وَأْتَلُ عَلَيْهِمْ نَبَأَ نُوحٍ» اجمالاً این «نَبَأٌ» مربوط به خبر خیلی مهم است باید حالا در عنوان تلاوت یک دقت کنیم ببینیم تلاوت کردن یعنی چکار کردن!؟

(سؤال) اگر «وَأْتَلُ» را به معنای این باشد که در تَلُو هم‌دیگر آمدن و صرفاً به معنای پشت سر هم خواندن این‌ها باشد ...

سوره شعراء را هم نگاه کنیم «وَأْتَلُ عَلَيْهِمْ نَبَأَ إِبْرَاهِيمَ» یعنی آن‌جا هم همین‌طور است. یعنی شما آن‌جا هم بحث «نَبَأٌ» است.

است؛ یعنی اگر او گمراه شود همه چیز را به گمراهی می‌کشاند؛ یعنی اهلک، حرث و نسل و این‌ها خیلی وقت‌ها وقتی مرد گمراه شود، صورت می‌گیرد. این خونریزی‌ها نوعاً دارد به دست مردها صورت می‌گیرد. ما می‌خواهیم همین را نشان دهیم که دارد «فَوَسْوَسَ إِلَيْهِ الشَّيْطَانُ» دارد «فَأَكَلًا» همین! این یک طور اگر آیات دیگر را نداشتید خود این گویای این مطلب نبود؟!

حالا که می‌خواهید جمع دلالی کنید این را می‌گوییم. می‌گوییم در جمع دلالی این طور می‌شود وقتی «فَوَسْوَسَ إِلَيْهِ» دارد شاید جهت دلالی آن این است که به این نکته می‌تواند اشعار داشته باشد که وسوسه‌ی شیطان حوّا را از طریق آدم بوده است. چون که «فَوَسْوَسَ لَهُمَا» از آن طرف هم «فَوَسْوَسَ إِلَيْهِ» پس به یک نحو محوریت دارد.

(سؤال) اگر مفهوم داشت. البته این دوستان طلبه این مفهوم را که می‌گویند منظور آن‌ها «ما يُفهم من اللفظ» نیست. مفهومی را می‌گویند که آخوندها از خود درآوردند، است! اگر مفهوم داشت که می‌گفتم ظهور دارد. چرا نمی‌گوییم ظهور دارد. مدام می‌گوییم اشعار دارد. ببینید شما در همین مفهوم وصف که می‌گویید مفهوم ندارد. چرا مدام می‌گویید اشعار دارد. می‌گویید تعلیق حکم به وصف مشعر به علیّت است. وقتی که شما می‌گویید «اکرم زید العالم» تعلیق حکم به وصف است. این اشعار ندارد که «اکرم زید لعلمه»؟ چون مشعر به علیّت است. یعنی یک طوری اشعار به علیّت دارد؛ یعنی زید عالم نبود شما می‌گویید اکرام او واجب نیست؛ یعنی اشعار به مفهوم دارد. ظهور ندارد ولی اشعار دارد. ما هم این‌جا اگر مفهوم داشت، می‌گفتیم ظهور دارد؛ یعنی کاملاً می‌توانستیم راجع به این قضیه حکم دهیم. لذا در حد اشعار قبول کنید!

می‌خواهم بگویم این‌که زن محور شرارت است، قرآن خالی از این معنا است. اگر هم قرار باشد کسی محور شرار باشد یک طوری خانم‌ها می‌توانند این آیات را بردارند کنار هم قرار دهند بگویند مرد محور شرارت است. می‌شود چنین کاری کرد.

(سؤال) نه! ببینید اگر به هم هیچ ربطی نداشته باشد یک مقدار صدور آن از حکیم بعید است.

(سؤال) به این واوها «واو استینافیه» می‌گویند، منتها معنی واو استینافیه، بی‌خیال باش، نیست! بی‌خیالِ قبل! اصلاً ول کن! خراب شد! حالا از اوّل یک چیز دیگر می‌خواهم بگویم! بلکه به این معنی است که این‌ها واوها عطف به چیزی نیست و به آن استینافیه می‌گویند؛ یعنی مطلب جدیدی را می‌خواهد شروع کند. ولی معنای واو استینافیه به معنای بی‌خیال شدن قبل نیست. آن‌ها یک سری الفاظ دارد و می‌خواهد مطلب جدیدی را بگوید؛ مثل بل اضرابیه وقتی با بل می‌آورند؛ یعنی این مطلب را رها کن، مطلب این نیست! مثلاً این دلیل دارد اعراض می‌کند یعنی اضراب می‌کند و اعراض می‌کند؛ مثلاً می‌گویند: آیا جهنّم این طور است که شما در قیامت می‌توانید بدن را بازسازی کنی؟ بعد می‌گوید «بَلَى قَادِرِينَ عَلَىٰ أَنْ نَسُوِيَ بَنَانَهُ» (قیامت: ۴)؛ خدا می‌تواند حتی سر انگشتان را هم درست کند. «بَلَى» یعنی چه؟ یعنی بحث را کنار بگذار! «بَلَى يُرِيدُ الْإِنْسَانَ لِيَفْجَرَ أُمَّامَةً» (همان: ۵)؛ انسان با این حرف‌ها می‌خواهد جلوی پای خود را باز کند. شبهه‌ی او علمی نیست. با این بحث‌های علمی که ردیف می‌کند. «بَلَى يُرِيدُ الْإِنْسَانَ لِيَفْجَرَ أُمَّامَةً»؛ انسان می‌خواهد با این شبهه‌ها جلوی پای خود را باز کند!

که این‌ها همین «بَلَى» است که البته به معنای کلاً بی‌خیالِ قبل! نیست. چنین الفاظی در عربی هنوز وضع نشده است. این طور حرف‌ها در قرآن استعمال ندارد!

(سؤال) آن چه که شما گفتید چند احتمال دارد. احتمال‌هایی که هیچ ربطی به هم ندارند، این احتمال از حکیم خارج است؛ مثلاً تعدادی جملات بگویید که هیچ کدام به هم ربطی نداشته باشد.

(سؤال) مثنوی هم چنین چیزی نیست. من به عنوان کسی که خیلی مثنوی کار کردم. مثنوی هم این چنین نیست. ببینید این که انسان فکر کند «من باب الکلام یجر کلام»؛ یک دفعه یاد یک چیز افتادم الآن بگویم! نه! یعنی صرف ورود یک کلمه نیست!

اما این یک بحث دیگر است که آیا این داستان‌هایی که دارد نقل می‌کند رشته‌ای به هم وابسته است؟ یعنی رشته‌ای چیده شده است یا نه! رشته‌ای چیده نشده است، ساختمانی چیده شده است.

ساختمانی چیده شدن آن این طور است که وقتی این ستون را بالا می‌برند، یک ستون را در جای دیگر بالا می‌برند که این دو ستون هیچ وابستگی به هم دیگر ندارند که دارند بالا می‌روند، ولی بعداً قرار است روی این مجموعه چهار ستونی که بالا رفته است یک سقف بزنند؛ لذا حتماً این ستون‌ها را پشت سر هم دیدن درست نیست. شاید باید تک تک آن‌ها را دید، آن موقع روی کل این ستون‌ها دنبال یک سقف گشت.^۳

حالا این که واقعاً یک چنین چیزهایی در (و) باشد این کاری است که «لم یقل به أحد»؛ یعنی هیچ احدی هنوز چنین حرفی نزده است که این (و)ها شاهدهایی برای این قضیه باشند.

نباید به دنبال قبولی عمل بود که باید در پی قبولی جان بود

«فَتَقَبَّلَ مِنْ أَحَدِهِمَا وَلَمْ يُتَقَبَّلْ مِنَ الْآخَرِ» (مائده: ۲۷)؛ این که خدا از یکی از آن‌ها قبول کرد، از یکی از آن‌ها قبول نکرد، این سطح کاملاً متوسط از بحث است که خدا از یکی قبول می‌کند. از یکی قبول نمی‌کند. آدم نباید دنبال این باشد که اعمال او مورد قبول واقع شود. اگر کسی به دنبال این باشد که اعمال او مورد قبول واقع شود. که در سطح پایین است، ولی یک موقع است که می‌بینید راجع به حضرت مریم می‌گوید «فَتَقَبَّلَهَا رَبُّهَا بِقَبُولٍ حَسَنٍ» (آل عمران: ۳۷)؛ خدا مریم را قبول کرد. یعنی این جان را قبول کرد. این که خدا بخواهد اعمال انسان را قبول کند، یک بحث است. یک بحث این است که بخواهد جان انسان را قبول کند؛ یعنی شخص را قبول کند. این یک بحث دیگر است. ما الآن در بحث دوم هستیم. در بحث این هستیم که خدا که اعمال را قبول می‌کند.. راجع به قبولی شخص بحث نمی‌کنیم. در مورد قبولی عمل بحث می‌کنیم؛ یعنی در این فضا هستیم.

(سؤال) خوب ببینید خدا چه کسی را قبول کرده است. شما ببینید این که حضرت مریم عمل است، نمی‌گوییم نمی‌شود آن را درآورد. ولی کار دارد تا این که «إِنَّهُ عَمَلٌ غَيْرُ صَالِحٍ» (هود: ۴۶) یعنی راجع به پسر نوح که دارد «إِنَّهُ عَمَلٌ» یعنی خود آن هم عمل است. این نیست که از مادر حضرت

مریم این عمل نذر را قبول کرده است. بحث این است که ماجرا می‌آید سر خود حضرت مریم که خدا مریم را قبول کرده است! «فَتَقَبَّلَهَا رَبُّهَا بِقَبُولٍ حَسَنٍ»؛ او را به قبول حسن قبول کرده است.

«إِنَّمَا يَتَقَبَّلُ اللَّهُ مِنَ الْمُتَّقِينَ» سرفصل این را باز می‌کنیم. یک داستان در وسائل است که یک نفر خیلی راجع به او چیزهایی می‌گفتند و ملت دور او جمع شده بودند. به امام صادق می‌گویند که این خیلی آدم با حال و عالمی است. حالا امام صادق یا امام باقر به یاد ندارم. امام می‌رود او را ببیند که کیست؟! او از جمعیت بیرون آمد و رفت جلوی ناوایی و دوتا نان دزدید. بعد حضرت می‌گویند که لابد این‌ها یک حساب و کتابی با هم دارند! بعد همین‌طور می‌روند باز دوباره می‌بینند که رفت دوتا انار هم برداشت. حضرت می‌گویند لابد این‌ها با هم حساب و کتاب دارند! بعد دیدند که این‌ها را می‌برد به فقیر می‌دهد. بعد حضرت یک جا او را گیر می‌آورد و می‌گوید من چیزی دیدم که قضیه برای من روشن نشد می‌خواهم ببینیم قضیه چیست؟ می‌گوید تو کیستی؟ می‌گوید من از خاندان پیغمبر هستم. می‌گوید جعفر بن محمد هستی؟ می‌گوید بله: گفت خیلی بد است که شما این مطالب را نمی‌دانید! برای شما این خیلی خوب نیست این مطالب را ندانید. می‌گوید چیست؟ می‌گوید مگر شما این آیه کریمه‌ی قرآن را نشنیدید که «مَنْ جَاءَ بِالْحَسَنَةِ فَلَهُ عَشْرُ أَمْثَالِهَا وَمَنْ جَاءَ بِالسَّيِّئَةِ فَلَا يُجْزَى إِلَّا مِثْلَهَا» (انعام: ۱۶۰)؛ کسی که حسنه انجام دهد ده برابر است، سیئه انجام دهد همان قدر است. خوب من دو نان و دو انار برداشتم خوب این چهار سیئه است. بعد با این‌ها رفتم حسنه انجام دادم می‌شود (دقیقاً چرتکه‌ی او هم در آن روایت هست). این را کسر می‌کنیم، پس من ۳۶ ثواب الان کردم. حضرت می‌فرمایند: تو این آیه را نفهمیدی که «إِنَّمَا يَتَقَبَّلُ اللَّهُ مِنَ الْمُتَّقِينَ»؛ خدا عمل را از متقیان قبول می‌کند؛ یعنی در همان چیزی هم که انجام دادی این هم قبول نیست. لذا این آیه به عنوان یک آیه‌ی محوری است.

برای ورود در بحث یک نکته به عنوان تذکر بگوییم و این است که قبول این‌جا به دو نحو است. یکی قبول‌های فقهی است. یکی قبول‌های کلامی است. کلاً ماجراهای فقهی، دایر مدار نفی و اثبات

است؛ یعنی صفر و یکی است. یا هست یا نیست. کلاً ما در مباحث فقهی با چنین چیزی مواجه هستیم. اگر به یک نفر گفتند که نماز تو قبول نیست یک رکن از نماز خود را انجام نداده مثلاً گفتند نماز تو قبول نیست. به او گفتند نماز تو قبول نیست؛ یعنی اعاده و قضا دارد. یعنی این به هر جهت دیگر ما نمازی نداریم که یک مقدار قبول باشد، یا یک روزه که یک مقدار قبول باشد. ولی در مباحث کلامی که مواجه با این بحث نیستیم. مواجه با **بحث‌های تشکیکی** هستیم؛ یعنی ذو مراتب هستیم؛ مثل معنی قرب، قرب الی الله که همین‌طور خرده خرده قرب الی الله دارد و همین‌طور بالا می‌رود. لذا در مباحث کلامی دنبال مباحث صفر و یک دقیقاً نگردید. مگر در حالت‌های extreme (شدید- صفر یا صد) آن‌ها که تبدیل به این شود که انسان به جهنم می‌رود یا نمی‌رود. یک لبه‌های این مدلی هم وجود دارد و گرنه در بهشت دارای مراتب، در جهنم دارای مراتب این طور است. حالا شاید باز یک لبه‌هایی در مباحث کلامی که این قبول و عدم قبول عملاً قرار است سعادت و شقاوت را رقم بزند. قبول کلامی قرار است این عناوین را برای انسان بیاورد: سعادت و شقاوت و این سعادت و شقاوت دارای عناوین sharp نیست، به معنای صفر و یک نیست. لبه‌های تیز ندارد. سعادت و شقاوت یعنی سعادت و شقاوت همین طور! دنبال این معانی باید بگردیم.

این جا در بحث «إِنَّمَا يَتَقَبَّلُ اللَّهُ مِنَ الْمُتَّقِينَ» که خدا از متقین قبول نمی‌کند، باید ببینیم که

بحث معانی فقهی را می‌کند یا معانی کلامی را می‌کند؟

اعمال مهلك و اعمال غير مهلك

باید این‌ها را از هم تفکیک کنیم. بعضی وقت‌ها است که انسان یک فعل را انجام می‌دهد و می‌رود جزء افعال خوب؛ یعنی در متن این که این عمل را انجام می‌داد این عمل را به خوبی انجام داد. بعداً از روی آن می‌گذرد و یک کار بدی انجام می‌دهد. این کار بدی که بعد از فعل خوب انجام می‌دهد، این باعث از بین رفتن آن کار خوب نمی‌شود. آن کار خوب سر جای خودش اگر با شرایط

انجام شده است مورد قبول واقع شده است. آن کار بد هم آمده کنار این کار نشسته است. حتی اگر کار بدی باشد که به این کار مرتبط باشد! این‌ها می‌شود من باب «خَلَطُوا عَمَلًا صَالِحًا وَآخَرَ سَيِّئًا» (توبه: ۱۰۲) آدم در حقیقت اعمال مختلف دارد انجام می‌دهد. بالاخره یک سری اعمال خوب دارد انجام می‌دهد، یک سری اعمال بد انجام می‌دهد. این‌ها من باب «خَلَطُوا عَمَلًا صَالِحًا وَآخَرَ سَيِّئًا عَسَى اللَّهُ أَنْ يَتُوبَ عَلَيْهِمْ» یک موقع این است، حتی ببینید منت بعد از انفاق حالا عرض می‌کنیم.

بعضی وقت‌ها این طور نیست. در متن خودِ عمل، دارد عمل را بد انجام می‌دهد. این فرق دارد تا این‌که در متن عمل، عمل را خوب انجام داد بعد عمل دارد با یک چیزهایی خراب می‌شود. همان جا یک عمل را ریائی انجام داد. ببینید بارها عرض کردیم ریا جزء عناوین مهلک است. از عناوین مستهلک نیست. فرق عناوین مهلک و مستهلک این است اگر شما یک بند انگشت خاک بخورد این حرام است، ولی اگر این خاک را در دیگ بریزی هم بزنید اگر همه‌ی آن دیگ را هم کسی بخورد این حرام نیست. چون خاک در دیگ مستهلک می‌شود. ولی اگر یک دیگ غذا داریم. یک قطره نجاست داخل آن بچکد این عنوان مستهلک نیست، این عنوان مهلک است؛ یعنی می‌زند کل دیگ را داغون می‌کند. در دیگ مستهلک نمی‌شود. برای همین است که شما در ابواب وسائل /الشیعه به یاد دارید که اصلاً در برداشت‌های فقهی ریای در عمل موجب بطلان عمل می‌شود؛ یعنی اگر کسی در عمل ریا کند، در متن عمل ریا کند، نه این‌که عمل را انجام دهد و بعداً ریا کند! چون ما دو نوع ریا داریم. این در روایات وسایل با هم می‌خواند. اگر به یاد داشته باشید یک دسته از روایات این بود که کسی در متن عمل ریا کند. یک دسته داشتیم که کسی بیاید عملی را که انجام داده به ریا تعریف کند؛ یعنی بگوید که این نماز شب چقدر آب می‌کشد؛ یعنی بیاید تعریف کند که با ریا همراه باشد. این دو با هم فرق دارند! چون آن عمل برای خود مقبول واقع شد و رفت. حالا یک عمل جدید دارد انجام می‌دهد و آن تعریف کردن ریائی عمل است.

آیهی ۲۶۴ بقره را ببینید! بعضی‌ها درست معنای این آیه را برداشت نمی‌کنند. در این آیه با یک مثال تکلیف فقره‌ی اول عمل مشخص شده است. گفته «یا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تُبْطِلُوا صَدَقَاتِكُمْ بِالْمَنِّ وَالْأَذَى»؛ صدقات خود را به منت و اذیت باطل نکنید مثل چه؟ «كَالَّذِي يُنْفِقُ مَالَهُ رِثَاءَ النَّاسِ» یک موقع است شما در متن صدقه‌ای که دارید می‌دهید، دارید با منت و اذیت همراه می‌کنید. «لَا تُبْطِلُوا صَدَقَاتِكُمْ»؛ یعنی یک صدقه از سر منت می‌دهی. با منت‌گذاری داری این صدقه را می‌دهی. این آیه در بیان این معنا است، نه این‌که شما لله صدقه می‌دهی و بعداً مثلاً دو سال بعد، طرف می‌گویی آره ما هم خانه خریدیم و تو می‌گویی: ببین آن خانه‌ای که خریدید ما پول آن را دادیم. این طور هم حالا پیش من چیز نکن پول آن را خود من دادم! این فرق دارد با این‌که شما در متن فعل داری منت می‌گذاری؛ یعنی خود متن فعل خراب است. مثال برای همین که موجب می‌شود عمل باطل شود، این است که «كَالَّذِي يُنْفِقُ مَالَهُ رِثَاءَ النَّاسِ» یعنی مال خود را «رِثَاءَ النَّاسِ» انفاق می‌کند، یعنی ما را به حالت ریا انفاق می‌کند. برای ریا انفاق می‌کند. می‌گوید «لَا تُبْطِلُوا صَدَقَاتِكُمْ بِالْمَنِّ وَالْأَذَى كَالَّذِي يُنْفِقُ مَالَهُ رِثَاءَ النَّاسِ وَلَا يُؤْمِنُ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ»؛ کسی که مال خود را «رِثَاءَ النَّاسِ» انفاق می‌کند و ایمان به خدا و روز قیامت هم ندارد.

(سؤال) آن‌جا دارد که «الَّذِينَ يُنْفِقُونَ أَمْوَالَهُمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ ثُمَّ لَا يُتَّبِعُونَ مَا أَنْفَقُوا مَنًّا وَلَا أَذًى» (بقره: ۲۶۳)؛ یعنی کسانی که در تبع کارشان منت و اذیت روا نمی‌دارند. یک موقع اتباع منت و اذیت در پشت فعل است؛ یعنی فعل را انجام می‌دهد بعد اتباع آن منت و اذیت است. یک موقع اتباع نیست، بلکه در خود فعل داری منت می‌گذاری؛ مثلاً للمنة داری این انفاق را می‌کنی. ریائی دارید این انفاق را می‌کنید. این‌ها با هم فرق دارد. یکی «خَلَطُوا عَمَلًا صَالِحًا وَآخَرَ سَيِّئًا» می‌شود. یکی موجب حبط عمل است. لذا فرق دارد. می‌گویی چه فرقی می‌کند؟ خیلی فرق می‌کند! من الآن دارم لله انفاق می‌کنم. خوب این را خدا از انسان می‌خرد. البته در همان روایات و سائل همین نکته را دارد که شما از عمل مراقبت کنید؛ چون عمل مثل گناه ذنب (دنباله) است.

وسائل الشیعه در باب ۱۲ «بَابُ بَطْلَانِ الْعِبَادَةِ الْمَقْصُودِ بِهَا الرَّيَاءِ»^۴؛ باب این که عمل اصلاً باطل می‌شود اگر قصد او ریا باشد؛ مثلاً ریائاً بخواند نماز بخواند.

یا در باب ۱۴ دارد «بَابُ كَرَاهَةِ ذِكْرِ الْإِنْسَانِ عِبَادَتَهُ لِلنَّاسِ»^۵؛ باب این که بخواند بعداً برود عبادت خود را بگوید. «عَنْ جَمِيلِ بْنِ دَرَّاجٍ قَالَ سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عَنِ قَوْلِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ فَلَا تُزَكُّوا أَنْفُسَكُمْ»؛ این که خود را تزکیه نکنید. گفتند که «قَوْلُ الْإِنْسَانِ صَلَّى الْبَارِحَةَ وَ صُمْتُ أَمْسٍ وَ نَحْوَ هَذَا»؛ دیشب نماز شب خواندیم، دیروز روزه بودیم. این‌ها را نگویند. «إِنَّ قَوْمًا كَانُوا يُصْبِحُونَ فَيَقُولُونَ صَلَّى الْبَارِحَةَ وَ صُمْنَا أَمْسٍ»؛ یک قومی آمدند پیش حضرت علی این طور گفتند حضرت علی هم آن‌ها را ضایع کرد گفت «لَكِنِّي أَنَامُ اللَّيْلَ وَ النَّهَارَ»؛ ولی من شب و روز می‌خوابم. «وَلَوْ أُجِدُّ بَيْنَهُمَا شَيْئًا لَنِمْتُهُ»؛ در بین آن هم وقت پیدا کنم باز می‌خوابم. حضرت به این آدم‌ها این مدلی که نماز شب من دارد از دست می‌رود! اوقات ذی وقت زیارت عاشورا و ... و این طور چیزها را... چنین آدم‌هایی را ضایع می‌کرد.

«الْإِبْقَاءُ عَلَى الْعَمَلِ أَشَدُّ مِنَ الْعَمَلِ»^۶؛ ابقاء بر عمل از خود عمل مهم‌تر است؛ چون عمل حسنه همین‌طور پشت سر خود دنباله‌های خود را می‌آورد. «قَالَ مَا الْإِبْقَاءُ عَلَى الْعَمَلِ؟ قَالَ يَصِلُ الرَّجُلُ بِصَلَاةٍ وَيُنْفِقُ نَفَقَةً لِلَّهِ وَحَدَهُ لَا شَرِيكَ لَهُ»؛ نفقه و انفاقی صرفاً برای خدا می‌دهد. «فَكُتِبَ لَهُ سِرًّا» آن موقع برای او به عنوان یک عمل سرّی نوشته می‌شود «ثُمَّ يَذْكُرُهَا» و می‌آید این را ذکر می‌کند. آن موقع وقتی که این را ذکر می‌کند، عمل عوض می‌شود. «فَتُمَحِّي وَ تَكْتَبُ لَهُ رِيَاءٌ»...

صلوات!

۱. شما الآن فرض کنید در این مجموعه‌ی مشکلات اگر خدای ناکرده یکی از بچه‌ها خراب شود، مشکلات بیشتر ضربه می‌خورد یا اگر من خراب شوم؟! معلوم است! یعنی اگر من خراب شوم کل مشکلات را آدم به فنا می‌دهد.

۲. کما این که یک وقت آقای ابوالقاسمی با من شوخی می‌کرد می‌گفت قرآن این طور است. بعد می‌گفت دارد «و علیها و علی فلک تحملون» گفتیم فلک، حالا یاد نوح افتادم که مثلاً قصه‌ی نوح..

۳. (سؤال) این کارها را کسی در قرآن آنچنان نکرده است، خصوصاً در سوره بزرگ، این کارها در سوره بزرگ مردافکن است؛ یعنی اگر کسی بتواند چنین کارهایی بکند؛ یعنی دسته آیات را تشخیص دهد. بعد این دسته آیات را هر کدام را باز دوباره آن سیاه‌های بزرگ را دربیانورد بعد همه‌ی این‌ها را به هم متصل کند و هدف کل سوره را بگوید. البته جزواتی درآمده است اما این‌ها دیگر خیلی ضعیف هستند. به دلیل

این‌که این کار، کار بکری است به دلیل این‌که این کار، کار بکری است. آقایانی که دارند این کار را می‌کنند؛ مثل آقای الهی زاده، واقعا مأجورند. کار فوق العاده‌ای هم است. منتهای مراتب به دلیل بکر بودن کار هنوز دارد مرحله طفولیت خود را این کار می‌گذرانند. اگر بشود که ساختمان بقره را این طور ارائه داد که و بعد هم نشان داد که ببین از خودم نبافتم. ببین این تیر ستون‌ها اندازه با هم وصل شده است. این آن را می‌خواهد بگوید. ساختمان بقره می‌خواهد این را بگوید.

۴. وسائل الشیعه، ج ۱، ص ۷۰.

۵. وسائل الشیعه، ج ۱، ص ۷۴.

۶. الکافی، ج ۲، ص ۲۹۶.